



گفت و گو با دکتر محمدتقی حسینی طباطبایی،**استاد نفلولوژی اطفال دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی**

اسکناس‌های تانخورده



نینما سیفی مقدم

گفت و گو با دکتر محمدتقی حسینی طباطبایی،استاد نفلولوژی اطفال دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی

به اندازه سپیدی موهایش سالخورده نیست، تنها ۴۸ سال دارد. **visit**های صبحگاهی بخش اطفال بیمارستان امام حسین که ساعت ۷/۵ آغاز می‌شود، با نام دکتر طباطبایی گره خورده است. یادم می‌آید اولین روزی که وارد بخش شدم از انضباط حاکم بر این راندها می‌ترسیدم، می‌ترسیدم از اینکه در آنجا هم درس معلم زمزمه محبت نباشد، اما آرامش به هم نریختنی و مهربانی دکتر طباطبایی همه چیز را عوض کرد. زمستان ۸۵ بود که هر روز صبح با دکتر محمدتقی حسینی طباطبایی، فوق تخصص نفلولوژی اطفال، بیماران بخشش را ویزیت می‌کردیم. برخلاف بخش‌های دیگر چیزهای زیادی برای آموختن وجود داشت. نزدیک عید بود که او با اسکناس‌های نو و تا نخورده ۱۰۰تومانی عید را به ما تبریک گفت و دل‌های ما را خرید. مبالغه نمی‌کنم، اما صبح‌های زستان ۸۵ برای ما «زمزمه‌محبت» بود.

ساعت ۸ شب یکی از غروب‌های مردامه‌ها با او قرار دارم. در مطبش با روپوش سفید پشت میز نشسته است.

از او در مورد سابقه تحصیلش می‌پرسم، می‌گوید: «ورودی ۱۳۵۶ دانشگاه ایران بودم، سال ۶۵ پزشکی عمومی را تمام کردم و بلافاصله در همان دانشگاه وارد دوره تخصص شدم. سال ۶۸ به عضویت هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان در آادم و از سال ۷۲ تا ۷۴ دوره فوق تخصص را در دانشگاه شیراز گذراندم. حالا هم به عنوان دانشیار

دانشگاه شهیدبهشتی مشغول به خدمتم».

می‌گوید: «شرایط زمان شما با زمان ما فرق کرده است. در دوره ما پزشکان از نظر معیشتی تأمین بودند ولی در این دوره به علت افزایش پزشکان عمومی، آینده مطمئنی برایشان متصور نیست و دولت هم حمایتی نمی‌کند. این مسئله باعث رختخ دانشگاهیوان می‌شود. ضمن اینکه از قدیم گفته‌اند دو نوع علم داریم: علم ادیان و علم ابدان. امروزه از علم ابدان به پزشکی تعبیر می‌شود و پزشک همواره محرم حریم مردم بوده است، ولی اعتماد مردم به این قشر نسبت به گذشته کمتر شده و این به دلیل تجاری شدن نگاه پزشکان است که هم بیمار را بی‌اعتماد می‌کند و هم دانشجو را می‌رانند.»

او صحبت‌هایش را ادامه می‌دهد و بیانش آنگقدر شیواست است که فکر می‌کنم برای تنظیم مصاحبه تقریباً هیچ زحمتی نخواهم داشت. همه چیز مرتب است و واژه‌ها و جملات هر کدام در جای خودشان قرار دارند. از سه فرزندش می‌گوید و اینکه فرزند بزرگش پیش‌دانشگاهی است ولی رشته ریاضی را انتخاب کرده و ادامه می‌دهد: «او با دیدن وضعیت پزشکان این رشته را انتخاب کرده، البته اگر هم تصمیم داشت پزشکی شود من تشویقش می‌کردم.»

می‌گوید «حسّ دارد، اگر من هم بودم با شرایط

امروز، با همه عشقی که به این رشته دارم، از آینده‌ام می‌ترسیدم و مردد می‌شدم». قضیه اسکناس‌های ۲۰۰ تومانی را یادآوری می‌کنم و می‌گویم ای کاش استادان ما در کنار آن همه درسی که به ما می‌دادند با ما فقط روزی ۲ جمله حرف می‌زدند که احساس آرامش و صمیمیت کنیم. می‌گوید: «متأسفانه به دلیل مسائلی که گفتم چنین چیزی منسوخ شده ولی استادان من که به عنوان مثال شاگردان مستقیم دکتر محمد قریب بوده‌اند برای ما از صمیمیت استاد و دانشجو در آن روزگار داستان‌ها می‌گفتند و علمی حتی وارد زندگی دانشجو و دستیار می‌شدند ولی رقابت اقتصادی بین همکاران چنین چیزهایی را از بین برده است.» با او خیلی صحبت می‌کنم و او از استادانش مانند دکتر ملک‌نیا (پوشیمی) و دکتر ششادان (فیزیولوژی) و دیگران نام می‌برد و از ضرورت تقدیر جامعه از زحماتشان می‌گوید. در آخر وقتی می‌خواهم پزشکی را تعریف کند می‌گوید: «من پزشکی را در یک کلام به حکمت تعبیر می‌کنم که حکمت شامل ابعاد معنوی و جسمانی ارتباط با مردم و مستلزم داشتن درک روحی و جسمانی از بیماران است.

خداحافظی می‌کنم، با یک شکلات در دست و یک بذرقه مهربان پشت سرم.

ویژه روز پزشک

گفت و گو با دکترمسلم بهادری ، استاد پاتولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران نیاز امروز ایران تربیت دانشمند است

آبدا اقصایی – منشی پذیرش پاتولوژی در برگه‌دان دنبال جواب نمونه خاصی می‌گردد. در فاصله‌ای که پشت خط جواب را برای پزشک می‌خواند، چشمم به صفحه روزنامه قاب شده روی دیوار می‌افتد. چند تصویر از «دکتر بهادری» در حالی که از کسی لوح تقدیر می‌گیرد. سن من قد نمی‌دهد که بفهمم چه کسی است، وقتی می‌خواهم بلند شوم و متن تابلو را بخوانم، خانم منشی صدایم می‌زند و ما را به سمت اتاق دکتر هدایت می‌کند.

همه مایلند پزشک شوند!

وقتی از دکتر بهادری می‌پرسم چرا رشته پزشکی را انتخاب کردید، در جواب با لبخند می‌گوید: «پاسخ این سؤال خیلی ساده است، چون هر کسی مایل است که پزشک شود و در دوره ما هم همین

طور بود، و باز می‌گردند به خاطرات شهریور ماه ۱۳۲۷؛ دکتر بهادری بعد از اتمام تحصیل در رشته طبیعی در دبیرستان مروی، به عنوان یکی از نغرات اول آزمون ورودی پزشکی، وارد دانشگاه تهران شد. امتحان الترنی او مقارن با کودتای ۲۸ مرداد بود و چون از فعالان سیاسی و طرفداران دکتر مصدق بود، به زندان افتاد، اما بعد از آزادی، با عنایتی که استادان وقت به وضعیت علمی و توانایی‌های او داشتند، بدون وقفه وارد دوره الترنی شد . او از همان زمان دانشجویی، به درخواست «دکتر آرمین» در کلاس‌های عملی پاتولوژی به سایر دانشجویان کمک می‌کرد و در نهایت پس از تکمیل دوره عمومی طب و گذراندن دوره آمیستنانی پاتولوژی، از اسفند ۱۳۳۶ به طور رسمی به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران در آمد و تا سال ۱۳۷۶ یعنی تا زمان بازنشستگی، این سمت را داشت.

همه چیز به زمان وابسته است

دکتر بهادری می‌گوید اگر باز هم حق انتخاب داشته باشد، به دلیل علاقه‌اش به این رشته، احتمالاً دوباره رشته پزشکی را انتخاب می‌کند، اما از طرفی

«اخلاق پزشکی براساس لغت‌نامه دورلند تعریف می‌شود، رعایت اصول و ارزش‌ها در تصمیم‌گیری‌های پزشکی.منظوراز تصمیم‌گیری هر چیزی است که در سرنوشت پزشکی جامعه دخالت دارد. بعضی‌ها فکر می‌کنند که اخلاق پزشکی یعنی اینکه فقط اخلاق خوب داشته باشند، پول ویزیت کم بگیرند یا پول دارو را بپردازند. اگر چه این کارها کارهای خوبی است اما جزء کوچکی از اخلاق پزشکی به حساب می‌آید. نظامی عروسی سمرفقدنی این چنین می‌گوید: «پزشک باید جیدالحد، حکیم نفس و رقیق الخلق باشد»، یعنی باسواد و خردمند و نرم خو. در اسلام هم پزشکی نوعی واجب‌کفایی است و این خیلی اهمیت دارد».

دکتر حیدرنیا یک سینه سخن دارد، حیف که چارچوب صفحه‌های طبیب دست و پایمان را بسته

«پزشک بیمار را مدیریت می‌کند ولی پزشکی اجتماعی و به طور کلی رشته پزشکی اجتماعی بیماری را، این نگاه کلی و شعار بخش بهداشت پزشکی اجتماعی دانشکده پزشکی دانشگاه شهیدبهشتی است. همه دانشجویان از دوره علوم پایه تا آخر الترنی با این گروه واحد می‌گذرانند. «دکتر محمدعلی حیدرنیا»، متخصص پزشکی اجتماعی، از استادان قدیمی این بخش است. شماره نظام‌پزشکی‌اش ۱۷۶۱۰ و حضورش در کلاس‌های درس دانشکده از ترم ۲ علوم پایه آغاز می‌شود و او دوره‌های استاجری و الترنی باز هم می‌آید و می‌آید... وقتی در دفتر کارش، در طبقه هشتم دانشکده پزشکی، از او می‌پرسم چرا رشته پزشکی را انتخاب کرده‌اید؟ در جواب صادقانه می‌گوید: «خیلی راحت بگویم، زمانی که من پزشکی را برگزیدم بر پایه علاقه زیادی نبود. دانشجویان برجسته و درسخوآن پزشکی را انتخاب کردند، من هم همین کار را کردم، ولی حالا بعد از گذشت سال‌ها به رشته‌ام علاقه‌مندم و اگر بخوام دوباره انتخاب کنم باز هم پزشک می‌شوم.» این استاد ۵۴ ساله که با کلاس‌های اخلاق پزشکی‌اش در دانشکده معروف است، می‌خواهد از هر فرصتی استفاده کند تا گریزی به اخلاق پزشکی نبرد. وقتی در این باره با او صحبت می‌کنم، می‌گوید:



گفت وگو با دکتر محمدرضا کلاتر معتمدی، استاد جراحی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در ده شبانه روز کمتر از ده ساعت خوابیدم

میثم رضایی – فرصت کوتاهی داریم. اتاق عمل منتظر آقای دکتر است ولی او با آرامش خاصی روبروی ما نشسته و برای ما از روزی می‌گوید که وارد حرفه پزشکی شد. «پدرم خیلی علاقه داشت که من پزشک شوم. ایشان تحصیل کرده بودند و حتی در آزمون ورودی رشته پزشکی دانشگاه تهران هم قبول شده بود ولی چون مادر ایشان علاقه نداشتند که پسرش از اصفهان خارج شود، در رشته پزشکی تحصیل نکرد و وقتی سه پسر و دخترش در رشته‌های پزشکی و دندان‌پزشکی مشغول شدند، رضایت قلبی پدرم حاصل شد.» از اینکه وارد این رشته شده است رضای است و همواره پدرش را دعا می‌کند که او را به این حرفه علاقه‌مند کرده است.

ولی اگر دکتر کلاتر معتمدی پزشک نبود...

«من به ریاضیات و کارهای دستی علاقه داشتم و دوست داشتم به رشته‌های مهندسی بروم. الان هم رشته جراحی را ترکیبی از علم و هنر می‌دانم. زمانی که خودمان دستیار انتخاب می‌کردیم من به دانشجویها می‌گفتم یک خط شعر بنویسید. از خطی که می‌نوشت می‌فهمید هنر دست این دانشجو چقدر است و در آینده تیغ جراحی را چگونه در دست می‌گیرد و از شعرش هم می‌فهمید که چقدر ذوق و ابتکار دارد.» با وجود اینکه پدرش او را به تحصیل در رشته پزشکی تشویق کرده است، او فرزندانش را آزاد گذاشته تا خود انتخاب کنند: «دو پسر بزرگتر من در امریکا مشغول به تحصیل در دانشگاه بودند و **pre Med** می‌خواندند که در ایران انقلاب پیروز شد. من حتی آنها را آزاد گذاشتم و گفتم اگر نمی‌خواهید با من به ایران برگردید، ولی آنها خودشان آمدند. اگر بخواهد پزشکان جوان را مانند فرزندان‌ش نصیحت کند می‌گوید: «در مملکت ما اگر کسی بخواهد به خاطر مادیات پزشک شود احتمّ است. باید در عقل او شک کرد. پزشک باید عاشق کارش باشد.» از اینکه بیمار را از درد و رنج

و مجبورم همه حرف‌هایش را و مسائل

نوویسم. صحبت را به مسائل حاشیه‌ای می‌کشانم و می‌پرسم اگر فرزندان‌تان بخواهند پزشکی بخوانند اجازه می‌دهید؟ می‌گوید: «پسر بزرگ من رشته جامعه‌شناسی را با رتبه برتر به پایان رسانده». یعنی فرزندان‌تان راه پدر را انتخاب نکرده‌اند؟ «نمی‌توان اینطور گفت، دخترم میکروبیولوژی خوانده که زیرگروهی است از پزشکی و پسر بزرگم هم به جامعه‌شناسی پزشکی علاقه‌مند است». دوستانم در طب به سراغ متخصصین همه رشته‌ها رفتند؛ قلب، ریه، جراحی و اطفال و... همان دلم برای غربت رشته پزشکی اجتماعی می‌سوزد. همان رشته‌ای که وظیفه‌اش مدیریت بیماری در سطح کلان است. پزشک در مطبش می‌شنیدد بیمار به سراغش بیاید ولی مطب متخصص پزشکی اجتماعی، همه جامعه است.

از دکتر حیدرنیا می‌پرسم بهترین هدیه‌ای که در

روز پزشک گرفته‌اید چه بوده؟ می‌گوید:«یک قاب که روی آن نوشته بودند: فرزانه می‌درخشد، جلوه مفروش»، بعد ادامه می‌دهد: «البته روز پزشک که مصادف است با تولد ابن‌سینا، روز بزرگی است ولی حیف که ما فقط در همین یک روز از سال به یاد پزشکان می‌افتیم».

شفیته ابن‌سیناست و می‌گوید: «او در بخارا به دنیا آمد، در اصفهان شوکفا شد و در همدان درگذشت. هم حکیم بود و هم فیلسوف. به عبارتی جامع علوم زمانه خود بود و مهم‌تر از همه اینکه نگاه او به پزشکی مبتنی بر پیشگیری بود، چنانکه در تعریف پزشکی می‌گفت «پزشکی دانشی است برای حفظ سلامت و چون برود، جلب آن، این نگاه، نگاهی است که به تاژگی و در ۴۰ – ۳۰ سال اخیر در جهان مطرح شده، در صورتی که او در قرن ۴ چنین چیزی را بیان کرده بود.» در ادامه صحبت‌ها از روزی ۸ ساعت کار در دانشکده و ۴ – ۳ ساعت که در مطب است، می‌گوید

و از خاطر‌های دانشجویی با استادان برجسته. وقتی برای حسن ختام از او می‌خواهم که پزشکی را تعریف کند می‌گوید:«البته من تعریف زیبایی ابن‌سینا را ترجیح می‌دهم، ولی از دید من پزشکی یعنی اینکه کمک کنیم مردم از آسایش جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی برخوردار باشند».

به راستی آنچه می‌توانست همه نقشه‌های مافیقر را یکجا خنثی نماید و اسلام را در چنین مقطع حساسی از تاریخ بر حقیقت خود حفظ کند. تعیین واعان رسمی جانشین پیامبر بود. آن حضرت، من در آن آغاز بعثت خویش در هر فرصت مناسبی بیان می‌فرمود و حتی بارها آن را با سند و پشتوانه اجتماعی مطرح می‌کرد. تا آنجا که روزی امیرالمؤمنین (ع) با فرخواند و سپس به خادم خود دستور داد تا صد نفر از قریش و هشتاد نفر از سایر عرب و مشعت نفر از عجم و چهل نفر از اهل حبشه را جمع کند. وقتی این عده جمع شدند دستور داد ورقه‌ای بیابرد. سپس به آنان دستور داد مانند صف نماز در کنار یکدیگر بایستند و فرمود: «ای مردم، آیا قبول دارید که خداوند صاحب اختیار من است و به من امر و نهی می‌گناید و من در برابر سخن خدا حق امر و نهی ندارم.» می‌گفتند: آری، یا رسول...

فرمود: «نه این است که من نسبت به شما از خودتان صاحب اختیارتر و سزاوارتر هستم و به امر خدا به شما امر و نهی می‌کنم و شما در برابر فرمان من حق چون و چرا ندارید؟»

گفتند: بلی، یا رسول... فرمود: «هر کس که خداوند و من، صاحب اختیار اوبیم، علی صاحب اختیار اوست. او شما را امر و نهی می‌کند و شما در برابر سخن او حق امر و نهی ندارید.» «خداوند، دوست بدادر هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدادر هر کس او را دشمن بدارد و ویاری کن هر کس او را یاری کند و خوار کن هر کس او را خوار کند. خداوند، تو شاهن من بر ایشان هستی که من ابلاغ کردم و دلسوزی نمودم.» سپس دستور داد آن ورقه (که این مطلب در آن نوشته شده بود) سه بار بر سر آنان خوانده شود. بعد سه بار فرمود: «چه کسی از شما مایل است این پیمان را باز پس گیرد؟» آنان سه مرتبه گفتند: «به خدا و پیامبرش پناه می‌بریم از اینکه گفته خود را باز پس گیرم».

سپس، حضرت ورقه را بست و با مهر یکتاک افراد، آن را مهر کرد و فرمود: «ای علی! این نوشته را نزد خود نگه دار و هر کس این پیمان را شکست آن را برایش بخوان تا من در روز قیامت، خصم او باشم.» آن موقعیت زمانی و مکانی برای اعلان رسمی «غدیرخ» بود که به طور اساسی مافیقران را فلج کرد و نقشه‌های چندین ساله آنان را نقش بر آب نمود و بر آنچه در خاطر شیطان صفت خود پرورد بود خط بطلان کشید.

حضرت فاطمه زهرا (س) در این باره می‌فرماید:

«والله لقد عقد له يومئذ الولا لیقطع مکم بذلك الرجاء»

«پیامبر در روز غدیر، عقد ولایت را برای علی بن ابیطالب محکم کرد تا امید شما را بدین طریق از آن قطع کند.»

سال سوم | شماره ۳۶ + ۴ | نیمه اول شه‌ریور ماه ۱۳۸۶

گفت و گو



گفت و گو با دکتر میرعباس عبدالوهابی کلبانی
استاد آناتومی دانشگاه علوم پزشکی تهران

طیب بودن بر ایم زندگی است



آبدا اقصایی – نشسته‌ایم در اتاق کار دکتر عبدالوهابی در ساختمان آناتومی دانشگاه تهران، اتاقی با پنجره‌های کوچک و مسقفی بلند. دکتر با وجود اینکه تازه از فیزیوتراپی آمده و دست راستش با بانداژی از گردش آویزان است، آداب میهمان‌داری را تمام و کمال بجا می‌آورد. من که ذهنم یزای درک این سیاق درویش‌مشنانه و رفتار تا به این حد فروتانه استاد را ندارد، با خودم فکر می‌کنم برای آموختن از او لازم نیست حتماً در آغوش تئاتر تالار آناتومی بنشینم، هر ثانیه حضور در کنار استاد می‌تواند برایت کلاس درس باشد.

طب، آمیزه‌ای از هنر و علم

وقتی از دکتر عبدالوهابی سؤال می‌کنم که چرا رشته پزشکی را انتخاب کرده است، در پاسخ می‌گوید: «اگر بخوام با صداقت صحبت کنم، خلاصه کردن همه دلایل در یک یا چند جمله کار خیلی سختی است اما بگذارید این گونه خدمتان بگویم که اگر خداوند یک بار دیگر هم مقدر می‌کردند که به دنیا بیایم، باز هم پزشک می‌شدم».

دکسر می‌گوید: «به طور ژنتیکی، ارثی یا هر واژه مشابهی، تمایل به آنچه «هنر» نامیده می‌شود، در من نهادینه بود. از طرفی من اعتقاد دارم که طب آمیخته‌ای است از «علم» و «هنر» و همین نکته باعث می‌ششد که پاسسخگوی بسیجاری از خواسته‌های درونی من باشد و خواهد بود.»

با خودمان صادق باشیم

وقتی می‌پرسم تحصیل در رشته پزشکی را به فرزندان‌تان توصیه می‌کنید؟ پاسخ می‌دهد: «من خودم بچه‌ای ندارم ولی می‌توانم به قول شماها و به زبان طب امروز با **accuracy** بالا بگویم که فکر نمی‌کنم اگر دانشجویانم، فرزندان خودم هم بودند، فرق زیادی داشت.» دکتر معتقد است که

خداوند سبحان در تمامی بندگانش، زمینه، ذوق، تفکر و استعداد را به ودیعه گذاشته، ولی مقدار آن در همه یکسان نیست. پس باید با خودمان صادق باشیم و بر اساس آن ودیعه الهی، با صداقت انتخاب کنیم». او با تبلیغات منفی جدیدی که در ارتباط با پزشکی وجود دارد، اصلاً موافق نیست و معتقد است که نباید به آنها توجه کرد: «من در شرایطی بحرانی‌تر از این هم باز به چیز دیگری جز طبابت فکر نمی‌کردم، چون طبیب بودن برای من زندگی است و من به همه توصیه می‌کنم که «زندگی» کنند، چون هم فرصت محدود است و هم سهمیه کم!»

ثوت؟چرا از راه طب؟!

وقتی بحث به توصیه‌هایی به دانشجویان پزشکی و پزشکان جوان می‌رسد، دکتر مخاطبانش را این طور انتخاب می‌کند: «روی صحبت من با کسانی است که در انتخاب این رشته، با خودشان صادق بوده‌اند. در زندگی امروزی یک سری واقعیت‌های غیرقابل انکار وجود دارد، مثل مسائل اقتصادی که در ده‌های بالای این واقعیت‌ها قرار گرفته است. من نظر من فقر از بزرگ‌ترین نکت‌هاست. مطمئن باشید که در زندگی یک طبیب فقر وجود نخواهد داشت. هر طبیبی باید از زندگی آبرومندی که شایسته آن است برخوردار شود. حال فرض کنید کسی دوست داشته باشد که با امکانات فراوان زندگی کند، خواسته او خلاف نیست، گناهی هم مرتکب نشده‌ام، اما حرف من این است که چرا از راه طب؟ به اعتقاد من طب در رأس هنرهاست. شاید هم کمی رویایی فکر می‌کنم ولی به شدت به این موضوع اعتقاد دارم.»

طیب: واژه‌ای که در یک جمله خلاصه نمی‌شود

استاد عبدالوهابی در تعریف «طبیب» می‌گوید: «طبیب‌عالمی است هنرمند. عالمی که با تکیه بر یک علم پیش نمی‌رود، بلکه تمام علوم در خدمت طب و طبابت است. طبیب هنرمندی است که برخلاف سایر هنرها، نه فقط با روان، بلکه با جسم انسان‌ها نیز در ارتباط است. طبیب عملی است که در تمام ایام، در این مکتب شاگردی می‌کند. شاید از این روست که او تنها کسی است که به اذن خداوند محرم جان و نوامیس مردم قرار گرفته است.»